

متن فرمایشات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوبعلیشاه ارواحناله‌الفداء

بسم الله الرحمن الرحيم

هر چند وقتی که فکر می‌کنم یک مطلبی را مطرح کنم، پیش آمد می‌کند که آن مطلب فراموش بشود، مطلب دیگری... مثلاً نمی‌دانم دیشب بود، امروز صبح بود، کی بود که به من اطلاع دادند که آقای کاشانی [را] من عزل کردم. آقای کاشانی را خیلی پیش منصوب کرده بودیم، برای خیلی مسائلی که داشتند، اصلاً صحبت عزلی نبود در آن، نمی‌دانم این حرف از کجا درآمد، چجوری درآمد. آقای کاشانی، الحمدالله خیلی هم خوب کار کردند، خیلی هم، هم هوش دارند، هم گوش دارند، هم هوش دارند. خودشان کاملاً مدیریت افکار را آشنا هستند و خیلی هم کاری، مورد اطمینان هستند از خیلی قدیم، از آن وقت‌هایی که مرحوم پدرشان هم بود در تشکیلات، اول مرحوم پدر بزرگشان بود و از نسل آقای مرحوم، آقای... هم ایشان، مرحوم حضرت صالح‌علیشاه به خاطر محبتی که داشتند به ایشان و از مشایخ بودند، مشایخی که خیلی هم زحمت کشیدند و خیلی مورد توجه عامه مردم هم بودند حتی. که بعد از ایشان دو تا پسر مانده بود، دو تا پسر، که حضرت صالح‌علیشاه برای خودشان به عنوان سمت پدری نسبت به این دو تا کودک، آوردند آنها را به خراسان و هر کدامشان سمت خاصی داشتند و الحمدالله از اول عمر تا حالا اقدام خلافی از ناحیه ایشان ندیده بودم، دو تا برادر یکی آقای محمد بود که در بیرونی بود خدمت حضرت صالح‌علیشاه داشتند، ایشان را نگه داشتند... مستقیماً آنجا کارکنند در خدمتشان. و تاکنون هم الحمدالله از کارهای دیگر بسیار راضی بودم از ایشان و خداوند الحمدالله راضی باشد. بنابراین نمی‌دانم اینجور حرف‌های بی‌جا از کجا درآمده و آن هم گفتند من ایشان را عزل کردم. من یادم نمی‌آید در مورد یک مطلبی اینقدر شدید صحبت کرده بودم که شیخی را به عزل تهدید کرده باشم. ولی خب ایشان... این است که شنیدم هم که بعضی‌ها نفهمیده، ندانسته، ندانسته، به اتکای این شایعه‌ای که بود، شایعه‌ای که از... ما الحمدالله بدانیم اولاً خوشبختانه این حالت را داریم، به اضافه اینکه من یادم می‌آید از اولی که حضرت رحمت‌علیشاه، حضرت محبوبعلیشاه ما را رها کردند، ما نسبت به فقرا خیلی ارادت و محبت نشان می‌دادیم و دارم. هیچ وقت هم من تاکنون یادم نمی‌آید از درویشی، از فقری که حتی گله‌مند باشم، البته الحمدالله از همه‌شان راضیم، همه هم الحمدالله جوری که من می‌فهمم الحمدالله همه‌شان از من راضی‌اند. این است که دیگر مواظب باشید از این اشتباهات، شایعات اشتباه نکنید. برای اینکه به اتحاد ما، وحدت ما، خلل وارد می‌آید و این مهم‌ترین کاری است که دشمن ما اگر داشته باشیم، و الحمدالله دشمنی نداریم، این چیزهایی هم که می‌بینید اینها هم دشمن‌ها نیستند، اینها همان دوست‌ها هستند، لباسشان را عوض کردند، یک لباس جدید پوشیدند والا دشمن نیست. الحمدالله دشمنی نداریم، نداشتیم و ان شاءالله نخواهیم داشت. مع‌ذک این توجه هم بکنیم که هرگونه دقتی که می‌کنید که در یک‌جا، منطقه‌ای، احساس دشمنی می‌کنید رعایت کنید و حتی مشورت کنید، گرچه اینها بی‌خود است، دشمنی... کما اینکه خیلی اشخاصی که ظاهراً بعضی‌ها دشمن می‌گرفتند... و

در... متن نوشته شده... من جمله مرحوم قوام السلطنه که مدتی هم نخست‌وزیر شد، با مرحوم آقای حاج شیخ‌عماد، در خدمت ایشان مشرف شده بود و با ارادت خاصی به ایشان داشت. ما در یک مجلس ترحیمی بزرگی که آقای حاج شیخ‌عماد تشریف بردند، در مسجد شاه تمام جمعیت پر بود، در خدمتشان بودیم، اینقدر جمعیت زیاد شد که وقتی می‌خواستند از مسجد بروند بیرون باید گوشه می‌دادند. از یک فاصله کوتاهی آقای حاج شیخ‌عماد، ما تو حیاط... جمعیت زیاد بود، ما تو حیاط افتاده بودیم، مرحوم قوام از شبستان درآمد بود می‌خواست برود بیرون، یک فاصله به اندازه از اینجا تا آن چیز، آقای حاج شیخ‌عماد هم خیلی در اظهار دوستی‌شان... روشن بودند، شیخ بزرگواری است، من پهلویش... پا شدند، جمعیت همه پا شدند برای اینکه مسجد خالی بشود بروند، ایستاده بودیم با آقای حاج شیخ‌عماد، آقای حاج شیخ‌عماد از نزدیکشان که رد شد صدا زدند بلند؛ آقای قوام، آقای قوام، مثل دو تا دوست، دوست و رفیقیم. آقای قوام السلطنه و ایستاد و یک همچین چیزی کرد و آقای حاج شیخ‌عماد را دید، شناخت، جمعیت را رها کرد، آمد جلو خدمت ایشان دستشان را بوسید و رفت. این را خب می‌گفتند، بعضی‌ها می‌گفتند دشمن ماست، و حال اینکه دشمنی نبود، تمام شخصیت‌هایی که جمعیت بهش دادند، به واسطه لطف الهی بود و بواسطه این بود که مردم... این جریان کوچک که من گفتم علامت همین است، همین که برای نشان دادن این است، یادآوری‌اش به آقایان دوستان که بدانند که درویشی هنر است، از این هنرهایی که می‌بینید نیست که، فلان هنر، خیلی هنرمند باشد. درویشی از آقای حاج شیخ‌عماد هنرمندی خاصی داشت، یا آقای حاج شیخ‌عماد از تمام این چیزها می‌دیدند، این هنرمندی بود. مرحوم آقای حاج شیخ عبدالله حائری، او هم شیخی بود که در بزرگواری بی‌نظیر بود، ولی از این قبیل حضرت سلطان‌علیشاه و بعد که من یادم است، می‌دانم، تاریخش را خواندم، مردمان، رجال خاصی بودند که هرکدام در مکتب قطب وقت بسیار... مثلاً این است که شما مثلاً توهم اینکه یک درویشی اینجوری شده باشد، این کاری که شما می‌گویید این را نکنید. خیلی‌ها هستند که واقعاً درویش... همین قوام السلطنه که فرماندار، استاندار چیز بود، اینها برای زهرچشم گرفتن خیلی احکام اعدام و امثال اینها صادر می‌کردند، بی‌خودی، که غالب رجال قبلاً، همه دچار این اشتباهات بودند که فقط برای زهرچشم گرفتن از جمعیت و نشان بدهند که خودشان حاکم شدند، یک حکمی یک عده را می‌گرفت. یک اعدامی روی همین مسئله گناباد بود، در آن صورت مقاومت می‌کردند، محلی‌ها و اینها مقاومت می‌کردند، ولی در اثر این، آن متهمش که خدا رحمتش کند، البته از لحاظ درویشی مرد بزرگی بود، ولی آقای قوام السلطنه اعدام کرده بود، بعد که قوام السلطنه فهمیده بود که شخصی که اعدام کرده درویش قدیمی و کهنه‌ای بوده، گفته بود؛ وای شما به من نگفتید من به این بلایی دچار شدم، والا... می‌کردم.

چیزی که هست که ما باید خودمان در همه موارد مراعات کنیم این است که نسبت به برادر درویشی‌مان اگر هم شایعات نادرستی شنیده باشیم از او، نباید گوش بدهیم. باید با... خداوند به ما خودش فرموده، گوش داده، هوش هم داده، این است که خداوند وقتی ما را که، در مقابل حیوانات دیگر به ما انسانها استقلال خاصی داشت، از ما و بخصوص از درویش‌ها توقع و انتظار می‌رود که خوب رعایت همه جوانب را کرده و راهنمایی کند. این است که در درویشی هیچ‌وقت

دشمنی و عناد با هم نداشتیم، دو نفر حتی کسی سابقاً مثلاً هیچ‌گونه آشنایی نداشتند باشند، در اولین آشنایی چنان صمیمانه و با هم دوستانه برخورد می‌کنند که می‌توان گفت قرن‌هاست اینها باهم دوستند. خب درویش‌های مختلفی داشتیم، یک درویشی بود مثلاً شیخ حسین دشتی، پیرمردی بود، این هم همین، همین‌جور. ما باید بزرگواری همه اینها را به چشم ببینیم و یاد بگیریم از اینها. حضرت صالح‌علیشاه، همه انواع کمک و مساعدت را می‌کردند به اینها. حتی اینکه گفتند در مقابل بیرونی، تپه خاک و شنی قاطی گذاشته بودند، یک پیرمردی که هیچ‌کاری ازش نمی‌آمد، مشغول بود، مثلاً از صبح تا عصر، یک کیسه خاک جدامی‌کرد از اینها و برای همین حالش خوب بود که تصور می‌کرد و همه هم تصور می‌کردند که کار این است که مزد می‌گیرد، نه، نخیر، این کارش نبود که مزد می‌گرفت، کارش که می‌کند کاری بود که بچه‌ها باهم بازی می‌کردند، ولی از این گفتند همین بازی را بکن و نان‌ش را می‌دادند، امثال اینها. اخیراً البته در درویشی پرزهای آتش افتاده، مثل یک جایی که آتش روشن می‌شود، یک جرقه‌هایی از این آتش می‌پرد همه طرف. در درویشی هم همین‌جور، من خودم در آن قضایای حسینیّه قم که چیز شد، خب خیلی کارهای عجیب بود، بگذریم، مردم با هم بچ‌بچ می‌کردند، مثلاً من خودم شنیدم که یکی به همسایه‌اش می‌گفت: ... آدمی درویش‌ها، از این درویش‌ها یاد بگیرید، جانشان را هم از دست بدهند... که من از همین گفته‌ام او... همان‌جوری که هست می‌گویند ادب را باید از که آموخت، ما این نفس را، چیز را... از همه مردم باید بیاموزیم، یعنی بیاموزیم آنچه گرفتاری و ناراحتی هست، این را بدانیم از خود ماست و باید این را حل کنیم و سعی کنیم که دیگر ناراحتی جدیدی ایجاد نشود. و الحمدالله خوب می‌شود، گاهی البته یک صفات و حالات امتحانی پیش می‌آید مثل همین دوران، که مردم امتحان پس بدهند و بدانند که چجوری باید باشند و چجوری باشند، همان‌جور بگویند. الحمدالله فعلاً درویشی خیلی... جامعه فقر به آن حدی که مشایخ و اقطاب ازش راضی باشند رسیده، همه مشایخی که هستند، چه اقطاب، چه این‌ها، مورد رضایت و علاقه‌مندی فقرا هستند و همه منتظرند از آنها چیزی یاد بگیرند و خود آنها... که حرف‌های نادرست گفته نشود. روی هم رفته مجلس بادبی است که به خدا نزدیک است، ما باید از این حیث راضی باشیم و شکرگذار خدا باشیم، ان‌شاءالله خداوند محبت و علاقه‌مندی همه شماها را جبران کند و به همه این حالت بزرگواری را... تا وقتی که ان‌شاءالله همه ما در این دنیای فعلی که گردش روزگار ما را به بعضی بلایا به عنوان امتحان دچار کرده... بیرون بیایم و با صلابت در راه حق قدم برداریم (گلویم گرفته). من به حمدالله به نوبه خودم و در حق خودم از هیچ‌کس گله و شکایتی ندارم، همه آن خطاهایی هم که کرده‌اید، همه آن خطاها را می‌بخشم، بنابراین مطمئنم و امیدوارم که همه ما همین‌جور دسته‌جمعی در بارگاه ارادت خداوند ساکن باشیم در آن دنیا. الحمدالله فقرا کمک هم می‌کنند به همدیگر که اگر در یک‌جایی ناتوانی، ناراحتی دیدند، همگی جمع بشوند بیایند دنبالش. اما یادم می‌آید از حضرت صالح‌علیشاه، سر سفره غذا، که ما بچه بودیم، ایشان خب پدرمان بودند، غیر از... به ما آداب و رسوم یاد می‌دادند... مثلاً سر غذا اگر متوجه می‌شدیم یک نفر کوتاهی شده، اشتباه کرده آب و لیوان آب خوردن نیاورده، من تا می‌خواستم بگویم، صدا بزنم آب خوردن بیاور، اشاره می‌فرمودند خودت پاشو... بارها این آب خوردن در غذا... زندگی... بود و این از این جهت بود که به ما یاد بدهند چجوری باشیم. و این

الحمدالله همه فقرا توجه به این قسمت دارند. من بعد از همه فقرا و بخصوص شماها که اینجا هستید برایتان التماس دعا دارم ان شاءالله. ان شاءالله خداوند همه شما را در بارگاه رحمت خودش نگه دارد.

این شعر را بارها خواندم، می گویم:

بر دیده روشن نشانم

گر خانه محقر است و تاریک

همه تان ان شاءالله.

کسانی که از فقرا می روند به خارج، همه اینها که می روند به خارج فراموش نکنند، خودشان را فراموش نکنند، هر وقت نگاه می کنند، یک نگاهی به دور و بر خودشان بکنند، خودشان را بشناسند. الحمدالله رفتارشان، گفتارشان، همه اینها علامت بزرگواری درویشی باشد، که اینجوری بوده تا حالا. ان شاءالله خداوند سلامت شان بدارد، در درویشی شان هم محکم باشند، در اعتقادات ایرانی شان هم محکم باشند، بطوری که در تمام دنیا مظهر ایرانی باشند یا مظهر فقر باشند، ان شاءالله، متشکرم.

